



قلمرو اخلاق اسلامی / رابطه اسلام و اخلاق، حداقلی یا حداکثری؟

نگارنده در این مقال، درصدد بیان رابطه اخلاق و اسلام است و اینکه آیا اسلام به اخلاق هنجاری پرداخته است یا خیر؟ آیا قلمروی اسلام در عرصه اخلاق، حداقلی است یا حداکثری؟

نگارنده در این مقال، درصدد بیان رابطه اخلاق و اسلام است و اینکه آیا اسلام به اخلاق هنجاری پرداخته است یا خیر؟ آیا قلمروی اسلام در عرصه اخلاق، حداقلی است یا حداکثری؟

به گزارش **خبرنگار مهر**، متن زیر یادداشتی از حجت الاسلام خسروپناه رئیس مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران در مورد قلمرو اخلاق اسلامی است که از نظر می‌گذرد:

وقتی اسلام، مجموعه‌ای از حقایق و ارزش‌های وحیانی باشد؛ پس بی‌شک، ارزش‌ها و فضایل اخلاقی، در قلمرو اسلام قرار خواهد داشت. برای تبیین بیشتر این ادعا، به معرفی اخلاق و گستره مباحث اخلاقی می‌پردازیم. واژه اخلاق، جمع خُلق و در لغت به معنای صفت نفسانی یا هیأت راسخه‌ای است که بدون فکر کردن، باعث صدور فعل از انسان می‌شود. اخلاق در اصطلاح، دانشی است که از مهمترین ابعاد زندگی انسان سخن می‌گوید.

گستره مباحث اخلاقی در هفت محور بیان شده است: اول: اخلاق توصیفی که به توصیف باورها و نظام‌های اخلاقی می‌پردازد. [۱] دوم: اخلاق هنجاری و دستوری که بیانگر حسن و قبح‌های رفتاری است. سوم: دفاع فلسفی از گزاره‌های اخلاقی [۲] چهارم: معناشناسی مفاهیم اخلاقی که تبیین مفاهیم و تصورات ارزشی و تکلیفی اخلاق مانند: خوب و بد، باید و نباید را به عهده دارد. پنجم: معرفت‌شناسی اخلاق که عهده‌دار ارزش صدق و کذب و واقع‌نمایی گزاره‌های اخلاقی است. ششم: مسائل منطقی اخلاق و امکان و چگونگی استنتاج گفتارهای اخلاقی از گزاره‌های غیر اخلاقی و هفتم: ارتباط اخلاق با سایر علوم و معارف از جمله هنر، تربیت، دین و حقوق است.

نگارنده در این مقال، درصدد بیان رابطه اخلاق و اسلام است و اینکه آیا اسلام به اخلاق هنجاری پرداخته است یا خیر؟ آیا قلمروی اسلام در عرصه اخلاق، حداقلی است یا حداکثری؟ اخلاق و اسلام، دو گونه رابطه می‌توانند داشته باشند:

گونه نخست. ارتباط محتوایی و گزاره‌ای: بدین معنا که دستورها و قواعد اخلاقی با مراجعه به متون اسلامی، یعنی قرآن و سنت استنباط گردند. بنابراین، اخلاق، بخشی از اسلام است.

گونه دوم. ارتباط مبنایی و پشتوانه‌ای: بدین معنا که دستورات و قواعد اخلاقی از دین اسلام زاییده نشوند؛ بلکه از ناحیه فطرت، وجدان، عقل و ابزاری غیر از متون دینی به دست آیند؛ ولی اعتقادات اسلامی، به ویژه اعتقاد به خدا و معاد، در ضمانت اجرای دستورات اخلاقی نقش داشته باشند. بنابراین، اخلاق، مستقل از دین است و اعتقادات دینی، مبادی تصدیق گزاره‌های اخلاقی به شمار می‌آیند.

اصول اخلاقی در غرب تا قبل از رنسانس ظاهری مسیحی و باطنی افلاطونی داشت. غربیان در قرن هجدهم و عصر روشنگری با مرجعیت دادن به عقل، عرصه را بر دین مسیحیت تنگ ساخته و اخلاق را سکولار کردند. البته برخی از دانشمندان غربی جدید و معاصر، ارتباط اخلاق و دین در محتوا و ضمانت را پذیرفتند. دسته دیگری همچون سقراط، دین را جزء اخلاق دانستند و بر این باورند که عقل و وجدان انسان، حاکم نهایی در درستی یا نادرستی گزاره‌های اخلاقی است و حتی احکام دینی هم باید به محک وجدان برسند. [۳] این دیدگاه، مبتنی بر این است که دین، به رفتار خدا و اخلاق، به رفتار انسان، منحصر بوده و عدالت، معیاری عام برای رفتار خدا و انسان است؛ ولی اگر دین، حوزه وسیعی از عقاید و اخلاق و احکام داشته باشد؛ آنگاه اخلاق، بخشی از دین خواهد شد.

گروه دیگری از فلاسفه اخلاق در غرب، مانند: آدامز، بر نظریه فرمان الهی و دسته‌ای از متکلمان مسلمان، مانند اشاعره، بر اخلاق نقلی اذعان داشته و منشأ گزاره‌های اخلاقی را خداوند متعال دانسته‌اند؛ زیرا از طریق منابع دیگر از جمله عقل و شهود نمی‌توان به حقایق اخلاقی دست یافت. [۴]

ملاحظه مهم بر دیدگاه فرمان الهی و اخلاق نقلی این است که آیا خداوند به ظلم فرمان می‌دهد؟ باید جواب منفی باشد؛ پس لازمه این پاسخ این است که باید یک سری اصول اخلاقی مستقل از خداوند را پذیرفت و به حکم عقل بر قبیح بودن ظلم پی برد. این نظریه برای رفع مشکلش به اصلاح نظریه پرداخته و می‌گوید: منطقاً ممکن است خداوند به خاطر ظلم، ظلم را فرمان دهد؛ اما انجام چنین عملی از خداوند، غیر قابل تصور است؛ چون ایمان داشتن به خدا، صرفاً اعتقاد به وجود او نیست؛ بلکه اذعان به عشق و محبت خدا به نوع بشر است. ولی هنوز طرفداران نظریه فرمان الهی و اخلاق نقلی، باید به این پرسش پاسخ دهند که چرا فرمان ظلم از خدای رحیم و با محبت، قبیح و محال است. آدامز و اشاعره، چاره‌ای ندارند؛ مگر اینکه حسن و قبح ذاتی و عقلی را بپذیرند و زشتی ظلم را ذاتی ظلم و فرمان دادن به ظلم را از ناحیه عقل، زشت و ناپسند بدانند.

به عقیده کانت؛ انسان نه در شناخت اخلاق و نه در عمل به احکام اخلاقی، نیازی به دین ندارد؛ بلکه اخلاق به برکت عقل عملی به دست می‌آید. [۵] از نظر وی، دین حقیقی آن است که در تمام تکالیف، خدا را به عنوان واضع قانون که باید مورد حرمت واقع شود، بدانید؛ اما حرمت گذاشتن به خدا، بدین معناست که قانون اخلاقی را اطاعت کنیم و برای ادای تکلیف بدان عمل کنیم. به نظر کانت، هر چیزی غیر از طریق سلوک اخلاقی، که انسان خیال می‌کند؛ می‌تواند برای خشنودی خدا انجام دهد؛ توهّم دینی

محض و عبادت کاذب است.[۶]

اعتقاد به خدا در فلسفه کانت، مبتنی بر آگاهی اخلاقی است؛ نه این که قانون اخلاقی مبتنی بر اعتقاد به خدا باشد. بنابراین، کانت بر خلاف حکمای پیشین که از اثبات واجب‌الوجود و تجرد نفس به تکالیف اخلاقی می‌رسیدند؛ از تکالیف اخلاقی و عقل عملی، جای ایمان را باز کرد و به وجود خداوند منتهی شد. به صورت خلاصه می‌توان گفت: گرچه کانت به استقلال اخلاق و دین هم در مقام شناخت هم در مقام عمل، اعتقاد داشت و معتقد به تقدم وجودی و معرفتی اخلاق بر دین بود؛ ولی ارتباط آن دو حقیقت را نیز ضروری می‌شمرد. کانت معتقد بود که اعتقاد به خدایی که افعال نیک را پاداش دهد و افعال بد را عقوبت نماید؛ برای اطمینان از تعهدات تام اخلاقی ضرورت دارد.

دسته دیگری از فیلسوفان اخلاق، به اخلاق سکولار و اخلاق بدون دین معتقدند. این گروه به تعارض مبانی دین و اخلاق و یا ناسازگاری فرمان‌های الهی با احکام اخلاقی اعتقاد دارند. طرفداران اخلاق سکولار به دو گروه مجزا تقسیم می‌شوند:

گروه نخست، با وجود نفی دین، نسبت به حفظ اخلاق تلاش نموده‌اند و در واقع به اخلاق ضد دینی اعتقاد دارند. دومین گروه: متفکرانی هستند که پذیرای دین و اخلاق هستند؛ ولی با تجزیه قلمرو دین از قلمرو اخلاق، به استقلال این دو حقیقت حکم می‌دهند. کی‌یرکگور، فیلسوف اگزیستانسیالیست، در کتاب ترس و لرز، بر تعارض دین و اخلاق تأکید داشته و داستان ابراهیم (ع) و ذبح اسحاق (به اعتقاد یهودیان و ذبح اسماعیل به اعتقاد مسلمانان) را نمونه‌ای برای ادعای خویش می‌آورد. ابراهیم (ع) در این داستان، الگوی انسان مطیع خداست.

آنگاه که خود را بین قوانین اخلاقی مبتنی بر قبیح بودن قتل عمد و وفاداری‌اش نسبت به قوانین دینی بر قتل فرزندش در تعارض می‌بیند؛ اخلاق، او را به تصمیمی و اطاعت از خدا، او را به تصمیم دیگری می‌کشاند؛ ولی ابراهیم به عنوان مردی با ایمان باید خدا را اطاعت کند. سخن کی‌یرکگور، ناتمام است؛ زیرا بر اساس آیه «وَ إِذَا ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»، خداوند سبحان در امرش نسبت به ذبح اسماعیل، اراده جدی نداشته و دستورش به صورت امتحان بوده است. امتحان و ابتلایی که در رساندن ابراهیم به مقام امامت تأثیر داشت. اطاعت ابراهیم (ع) نیز بر اساس علم و یقینش بر مبانی اوامر و نواهی الهی بوده است.

حسن و قبح ذاتی و عقلی از مباحث مهم کلامی و فلسفه اخلاق است. این مسأله در دو مقام اثبات و ثبوت مطرح می‌شود. پرسش حسن و قبح در مقام ثبوت آن است که آیا افعال، ذاتاً و در مقام واقع و نفس‌الامر به حسن و قبح متصف می‌شوند یا اینکه افعال، تنها از طریق حکم شرعی، به حسن و قبح اتصاف می‌یابند؟ همچنین حسن و قبح افعال در مقام اثبات و شناخت انسان، توسط عقل درک می‌شوند یا از طریق نقل دینی و شریعت معلوم می‌گردند؟

اندیشمندان مسلمان در رابطه دین و اخلاق، سخن فراوان گفته‌اند و به پیروی مسئله چیستی حسن و قبح، به دو دسته عدلیه و غیرعدلیه تقسیم می‌شوند: عدلیه بر آن باورند که حسن و قبح، ذاتی تمام افعال است و انسان‌ها، فقط توان درک برخی از اصول اخلاقی را دارند و سایر گزاره‌های اخلاقی و حسن و قبح افعال را از طریق قرآن و سنت به دست می‌آورند و سعادت‌نهایی تمام انسان‌ها در گرو عمل کردن به احکام عقلی و شرعی اخلاقی است. این نظریه که تعدادی از علمای مسیحی نیز بدان اعتقاد دارند به معتزله از اهل سنت و متفکران شیعه استناد دارد. اشاعره و غیرعدلیه، نظریه تقدم اخلاق بر دین را نمی‌پذیرند و اخلاق را در مقام ثبوت و اثبات، جزء دین و استنتاج شده از دین می‌دانند.

[۱]. ویلیام فرانکنا، فلسفه اخلاق، ترجمه هادی صادقی، مؤسسه طه، ص ۲۵

[۲]. میرچا ایلیاده، «اخلاق و دین طرح نو»، دین‌پژوهی، زیر نظر بهاء‌الدین خرمشاهی، ص ۱۳-۱۴

[۳]. رومانو گواردینی، مرگ سقراط، ترجمه محمدحسین لطفی، ص ۴۹-۵۰

[۴]. Robert m.adams, Ethics and commands of god in philosophy of religion, Edmichal Peterson, oxford university press ۱۹۹۶, p ۷

[۵]. فرهنگ دین، از نظر بهاء‌الدین، خرمشاهی، ص ۳۲۳

[۶]. ۳۴۹ فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۶ (از ولف تا کانت) ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، ص